

همه‌پرسی‌های استقلال و تمامیت ارضی با تأکید بر جدایی منطقه کریمه از اوکراین

احمد اعتماد*^۱

استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

جابر قاسمی

استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۶

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی همه‌پرسی‌های استقلال و تمامیت ارضی با تأکید بر جدایی منطقه کریمه از اوکراین بوده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و برگرفته از منابع کتابخانه‌ای بوده است. در پاسخ به این سؤال که جایگاه استقلال و تمامیت ارضی در همه‌پرسی جدایی کریمه از اوکراین چگونه بوده است. نتایج نشان داد که اصل تمامیت ارضی باید در عرصه حقوق اساسی داخلی مورد احترام بوده و به یکپارچگی آن خدشه ای وارد نگردد. این اصول بیانگر این است که سرزمین یک کشور هیچ‌گاه نباید مورد تجاوز، تهاجم یا تجزیه غیرقانونی قرار گیرد. از تبعات پیوستن کریمه به روسیه مشروعیت بخشیدن به تلاش‌های استقلال طلبانه ملت‌های داخل در قلمرو روسیه مثل چینیه‌ها است. بحران کریمه محدودیت‌های تئوریک و حقوقی قانون اساسی، هنگامی که با خواست مردمی برای داشتن حکومت مستقل روبرو می‌شود، را آشکار ساخت. آسیب‌شناسی وضع موجود نشان می‌دهد حقوق بین‌المللی و حقوق اساسی در رابطه با اصلاح ناپذیر ساختن اصل تمامیت ارضی در قانون اساسی، تأثیر چشم‌گیر و کارآمدی ندارند.

کلیدواژه‌گان: تمامیت ارضی، استقلال، همه‌پرسی، کریمه، اوکراین.

مقدمه

کریمه شبه‌جزیره‌ای استراتژیک در دریای سیاه است که ۶۰ سال قبل رهبر اتحاد جماهیر شوروی آن را به اوکراین هدیه داد. این منطقه به کانون تنش‌های میان غرب و روسیه تبدیل شده است. از لحاظ تاریخی نیز شبه‌جزیره کریمه همواره صحنه اشغال و تاخت‌وتاز بوده از امپراطوری بیزانس و عثمانی‌ها گرفته تا آلمان نازی و اکنون نیز روسیه و غرب بر سر آن به اختلاف رسیده‌اند. کریمه در سال ۱۹۹۱ میلادی و بعد از استقلال اوکراین از اتحاد جماهیر شوروی، از اهمیتی ویژه برای روسیه برخوردار شد و مسکو این شبه‌جزیره را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های دریایی جهان به حساب آورد. در همان سال تاتارها بازگشت به کریمه را آغاز کردند و امروزه ۱۲ درصد از جمعیت کریمه را شامل می‌شوند. همه‌پرسی کریمه و سواستوپول پس از اشغال کریمه در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۱۴ در مورد وضعیت انتقال کریمه به فدراسیون روسیه یا باقی ماندن در اوکراین بود که توسط مجلس کریمه و همچنین دولت‌مردان محلی سواستوپول برگزار شد. یک روز پس از برگزاری همه‌پرسی در ۱۷ ام مارس، طی یک بیانیه از سوی مجلس محلی کریمه با آرای مردم این منطقه، کریمه مستقل شده و قرار بر الحاق آن به خاک روسیه شد (Balmforth, 2014: 5).

مشروعیت و حوادث پیرامون کریمه در جهت پیوستن به روسیه توسط جهان غرب محکوم و مداخله نظامی روسیه قلمداد گردید. اتحادیه اروپا، ایالات متحده، کانادا و چند کشور دیگر تصمیم به برگزاری همه‌پرسی را محکوم کردند. علاوه بر این، مجلس ملی تاتارهای کریمه، انجمن‌های سیاسی غیررسمی از تاتارهای کریمه، خواستار تحریم این همه‌پرسی شدند. شورای امنیت سازمان ملل متحد به علت اینکه فدراسیون روسیه دارای حق وتو می‌باشد موفق به تصویب قطعنامه بر ضد این همه‌پرسی نشد. جمهوری خلق چین نیز در جلسه شورای امنیت با اتخاذ موضعی در حمایت از فدراسیون روسیه، از تصویب قطعنامه حمایت نکرد. پس از رأی‌گیری و شمارش آراء مشخص شد که بیش از ۹۶٪ از شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی خواهان پیوستن به روسیه هستند. با مشارکت بیش از ۸۰ درصد، وب‌سایت رسمی خبرگزاری رویترز میزان مشارکت مردم در این همه‌پرسی را بیش از ۸۳ درصد اعلام کرد. یک روز پس از برگزاری این همه‌پرسی، پارلمان جمهوری کریمه نیز به‌طور رسمی استقلال جمهوری کریمه از اوکراین را اعلام و خواهان پیوستن به روسیه شد. همان روز فدراسیون روسیه نیز، جمهوری کریمه را به‌عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناخت.

در خصوص بحران در اوکراین با توجه به اینکه مردم شبه‌جزیره کریمه خواهان جدایی از خاک اوکراین می‌باشند باید خاطر نشان ساخت که جدایی به‌عنوان یکی از آشکال تشکیل کشور در کنار سایر آشکال در عرصه بین‌المللی مطرح می‌شود. پیش از هر چیز باید به تفاوت تشکیل کشور، تغییر کشور و تغییر حکومت توجه داشته باشیم (اعتماد و رحمت‌اللهی، ۱۴۰۰: ۲۹۲). تشکیل کشور متضمن دو امر است: ایجاد مرزهای سرزمینی جدید یا تغییر در مرزهای سرزمینی پیشین و ظهور شخصیت حقوقی جدید منظور از تغییر کشور، صرفاً تغییر در مرزهای سرزمینی آن است که نیازی به شناسایی مجدد کشورها ندارد یا ناشی از انقلاب است یا کودتا یا اصلاح قانون اساسی حال با این وصف اگر دولت مرکزی، گروه جدایی طلب را به‌عنوان شورش مورد شناسایی قرار دهد نباید این شناسایی را به معنای مشروعیت جدایی از نظر دولت مرکزی دانست چراکه شناسایی یک موجودیت به‌عنوان شورش (چه بانگیزه جدایی چه بانگیزه‌ای دیگر) متفاوت است از شناسایی یک موجودیت به‌عنوان کشور مستقل البته باید خاطر نشان ساخت که در صورت شناسایی این جدایی یک‌جانبه نباید دولت مرکزی، حقوقی کمتر از حقوق اولیه‌شان برای جدایی طلبان در

نظر بگیرد. به عبارت دیگر اقلیت ساکن در سرزمین جدا شده باید حداقل از حقوقی که در کشور پیشین برای آن‌ها شناسایی شده بود بهره‌مند شوند. اما حال این بحث مطرح می‌گردد که این جدایی‌طلبی و شناسایی متعاقب آن در عرصه بین‌المللی با توجه به قواعد و اصول حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی از جمله حق تعیین سرنوشت مردم و نیز اصل حاکمیت دولت‌ها سازگاری دارد و در صورت سازگاری با هر یک از این اصول چگونه تعارض میان آن‌ها در مسئله پیش رو در اوکراین قابل توجیه است.

روش تحقیق

روش عمده در تدوین و گردآوری این مقاله توصیفی-تحلیلی به روش کتابخانه‌ای بوده که به بررسی و مطالعه کتاب‌ها و مقالات موجود، که در زمینه تمامیت ارضی و بحث استقلال کشورها از طریق همه‌پرسی می‌پردازد. اطلاعات و داده‌های موردنیاز طریق فیش‌برداری از منابع موجود به دست آمده است که با استفاده از نظریه جان لاک در حوزه نظریه دولت-کشور و مالکیت دولت‌ها بر سرزمین و همچنین ذکر مصادیقی در هر یک از سازوکارهای صیانت از تمامیت ارضی در کشورهای مختلف به تشریح صیانت از تمامیت ارضی در برابر تحرکات تجزیه‌طلبانه با تأکید بر نظام‌های غیرمتمرکز پرداخته شده است.

ادبیات و چارچوب نظری

انفصال از یک کشور و ایجاد یک نهاد جدید در حقوق بین‌الملل که با استناد به «حق تعیین سرنوشت» مردم و توسط گروه‌های اقلیت یک کشور صورت می‌گیرد، یکی از دغدغه‌ها و چالش‌هایی است که جامعه بین‌المللی با آن روبرو بوده و همچنان لاینحل باقی مانده است (صادقی حقیقی و جلالی، ۱۳۹۷: ۶۷). همه‌پرسی یک ابزار تصمیم‌گیری جهانی است که در انواع رژیم‌ها به کار می‌رود، که توجه قابل توجهی را در ادبیات سیاست تطبیقی به خود جلب کرده است (Kelle & Sienknecht., 2020: 101). همه‌پرسی حاکمیت به عنوان «هر رأی مردمی در مورد [تخصیص مجدد حاکمیت بین حداقل دو مرکز سرزمینی] که توسط دولت یا حداقل توسط یک نهاد دولتی مانند، مانند مقامات یک دولت بالفعل سازمان‌دهی می‌شود» تعریف می‌کنیم. حاکمیت «حق اتخاذ تصمیمات سیاسی مقتدرانه در یک واحد سرزمینی» است (Mendez & Germann, 2016a, pp. 4-5). آرای عمومی برای حاکمیت بیشتر در سطح ملی درج می‌شود، جایی که هدف نهادهای سیاسی سرزمینی موجود یک کشور مستقل یا حاکمیت منطقه‌ای بیشتر در داخل کشور میزبان است. این شامل هر دو قلمرو است که قبلاً از میزانی از خودمختاری منطقه‌ای برخوردار بوده و برای خودمختاری بیشتر یا استقلال تلاش می‌کنند، و همچنین آن واحدهای فرعی که به دنبال ایجاد نوعی از خودگردانی هستند.

در ۱۶ مارس ۲۰۱۴، یک همه‌پرسی در مورد وضعیت آینده کریمه به عنوان یک سرزمین برگزار شد. این رویداد عمیقاً بحث‌برانگیز بود زیرا در پس‌زمینه مداخله روسیه و دولت اوکراین که هیچ دخالتی در روند به چالش کشیدن قانونی بودن آن نداشتند، سازمان‌دهی شد. نقطه قانونی برای سازمان‌دهی مجدد ارضی که بسیاری از روس‌های قومی به دنبال دستیابی به آن بودند، تمرینی در دموکراسی مستقیم بود. روند کریمه آخرین نمونه از روندی است که در آن فراندوم به ابزار پیش‌فرض جنبش‌های ملی‌گرای فرعی تبدیل شده است که می‌خواهند به کشور میزبان خود و/یا جامعه بین‌المللی برای پیگیری ادعای حاکمیت خود متوسل شوند. این در حالی است که مشاهده شد که اصول حقوقی

تمامیت ارضی و تعیین سرنوشت از سال ۱۹۹۰ زمانی که اتحاد جماهیر شوروی شروع به فروپاشی کردند، در جریان بوده است. آنچه کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد کارکرد اساسی مشروعیت بخشی است که توسط دموکراسی مستقیم در این فرآیندها انجام می‌شود، گرایشی که در موقعیت‌های بعدی که تغییر وضعیت مورد حمله قرار گرفته است، از جمله اریتره، تیمور شرقی، مونتنگرو و سودان جنوبی ادامه یافته است. مطابق با نتایج سرشماری سال ۲۰۰۱ میلادی، از جمعیت حدوداً دو میلیون نفری جمهوری خودمختار کریمه، ۶۰/۴ درصد روسی الاصل، ۲۴ درصد اوکراینی الاصل و ۱۰/۲ درصد از تاتارهای کریمه می‌باشد. در ناحیه سواستوپول که جمعیتی حدود ۳۸۰ هزار نفر را در خود جای داده است؛ ۷۱/۶ درصد روسی الاصل و ۲۲/۴ درصد اوکراینی الاصل هستند. از سوی دیگر ۷۷ درصد از مردم کریمه و ۹۴ درصد از جمعیت سواستوپول به زبان مادری خود یعنی روسی صحبت می‌کنند.

این مقاله به بررسی موضوع اختصاصی همه‌پرسی به‌عنوان ابزاری در نظم دهی مجدد سرزمین‌ها می‌پردازد و با ترسیم مختصری از چگونگی گسترش همه‌پرسی در دهه‌های اخیر و چگونگی مسائل سرزمینی و حاکمیتی در قلب این گسترش آغاز می‌شود. سپس بررسی می‌کند که چگونه وضعیت کریمه آسیب‌شناسی عمیق عدم اطمینان در این زمینه را آشکار می‌کند، با دکتربین‌هایی مانند خودمختاری و تمامیت ارضی که به‌طور مختلف با سایر حوزه‌های حقوق بین‌الملل از جمله حقوق بشر، ممنوعیت استفاده از زور تداخل دارند و در تضاد هستند و اصل دموکراسی این بارهم به ایجاد موقعیتی برای دست‌کاری سیاسی کمک می‌کند. یکی از موضوعاتی که در بحث کریمه ظاهر می‌شود (همان‌طور که در رابطه با بحران کوزوو در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۹ و اقدام متعاقب آن توسط دولت‌ها برای به رسمیت شناختن کوزوو به‌عنوان یک دولت مطرح شد) رابطه بین قانونی بودن و مشروعیت است. چگونه رفراندوم به دلیل ظرفیت ادعایی‌اش برای پر کردن شکاف مشروعیت چنین اهمیتی پیدا کرده است. در این زمینه، باید پرسید: رفراندوم به‌عنوان یک نوع خاص از رویدادهای انتخاباتی چیست که برای بازیگران عرصه حقوق بین‌الملل و حکومت مرکزی ناراحت‌کننده است؟

در ادامه این بخش از مقاله حاضر در قالب ادبیات تحقیق سعی شده است به برخی از مطالعات صورت گرفته در حوزه تمامیت ارضی و تحرکات تجزیه‌طلبانه پرداخته شود. از جمله مطالعات انجام‌شده در حوزه تمامیت ارضی و تحرکات تجزیه‌طلبانه می‌توان به مطالعات قاسمی حیدری و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان استقلال‌خواهی کردها و راهبرد اسرائیل و آمریکا در تضعیف تمامیت ارضی ایران اشاره کرد که بیان کردند که استقلال‌خواهی این اقلیم از طریق تهدیدهای گروه‌های تجزیه‌طلب کُردی از جمله کومله، دموکرات و پژاک و تهدیدهای حضور اسرائیل و آمریکا در این اقلیم زمینه‌ی نزدیکی گروه‌های تجزیه‌طلب کُردی و عوامل اسرائیلی و آمریکایی را به مرزهای غربی ایران فراهم کرده و موجب تضعیف تمامیت ارضی مناطق گردنشین ایران شده است. همچنین میرترابی و طیبی (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان تعامل تمامیت ارضی با حقوق و آزادی‌های مشروع از منظر ملی و بین‌المللی بیان کردند که امروزه، حفظ استقلال و تمامیت ارضی و مرزی کشورها به‌عنوان یک اصل جهانی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است و سازمان ملل، حقوق بین‌الملل و قانون اساسی کشورها، مهم‌ترین منادیان چنین نگرشی هستند. Kurtskhalia (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان تمامیت ارضی دولت‌ها در ابعاد ژئوپلیتیکی، بین‌المللی و حقوقی بیان کردند که ساختار دولتی اتخاذ شده توسط هر ملتی می‌تواند نحوه اعمال حاکمیت را تعیین و بر آن تأثیر بگذارد. می‌تواند برخی از صفات حاکمیت را تعیین کند یا حاکمیت را به حدی محدود کند که بر منافع دولت و مردم تأثیری نداشته باشد. ادغام دولت در

ساختارهای بین‌المللی یا منطقه‌ای خصلت حاکمیتی آن را خنثی نمی‌کند. در شرایط مدرن، مفهوم اصل تمامیت ارضی غیرقابل تردید است که در قانون اساسی اکثر دولت‌ها صادق و ثابت است. Bishop و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان جدایی، تمامیت ارضی و (غیر) حاکمیت بیان می‌دارد که: چرا برخی از جنبش‌های جدایی طلب در کارائیب موفق می‌شوند و برخی دیگر شکست می‌خورند؟ بیان کردند که چگونه جدایی، مشروط به حمایت‌های مستمر دولتی است که اجازه می‌دهد کوچک‌سازی به شیوه‌ای منظم رخ دهد، که به نوبه خود با تمایل جامعه بین‌المللی برای ثبات ژئوپلیتیکی سازگار است. همچنین Merabishvili & Metreveli (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان ژئوپلیتیک معنوی تمامیت ارضی گرجستان بیان کردند که با حمایت محدودتر از صلاحیت قانونی کلیسای ارتدوکس گرجستان در سراسر سرزمین‌های مورد مناقشه، به جای پذیرش فعالانه روایت‌های ژئوپلیتیکی سکولار ضد روسیه، کلیسا به طور هم‌زمان خارج از مناقشه ارضی می‌ایستد، موضعی ظاهراً بی‌طرف اتخاذ می‌کند و ادعای ارضی گرجستان را تقویت می‌کند. این مقاله با تمایز و مشکل سازی نقش سرزمینی متعارف کلیسای ارتدوکس گرجستان در مسئله حاکمیت سرزمینی گرجستان، به این نتیجه می‌رسد که کلیسای ارتدوکس گرجستان به‌تنهایی یک قدرت سرزمینی است.

با توجه به مطالعات انجام‌شده مشخص شد که در زمینه بررسی تمامیت ارضی و تجزیه‌طلبی در زمینه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی تحقیقاتی پراکنده انجام‌شده است ولی در زمینه تمامیت ارضی و استقلال مناطق از طریق همه‌پرسی جمع‌آوری مطالب بسی دشوار است، چراکه منابع موجود در این زمینه پراکنده می‌باشد و هر نویسنده‌ای از دید خود مسائل، ابعاد و رویکردها به این موضوع و مسائل مربوط به آن را مورد توجه قرار داده است. اگرچه موارد مطالعاتی مربوط به موضوع مورد توجه نویسندگان و مؤلفان در زمینه‌های مختلفی است، این نویسندگان و مؤلفان کمتر به صیانت از تمامیت ارضی و استقلال مناطق از طریق همه‌پرسی پرداخته‌اند. در برخی موارد نیز منابع فارسی صرفاً به ذکر برخی موارد موردی و چالش‌ها و پیامدهای آن می‌پردازند و یا آنکه بر فرایند شکل‌گیری و تحقق این مبحث تمرکز دارند. در واقع بسیاری از کتاب‌های فارسی موجود در زمینه صیانت از تمامیت ارضی و استقلال مناطق از طریق همه‌پرسی موضوع را از زاویه بررسی علل، عوامل و پیامدهای ناشی از عدم توجه به این مبحث و برخی ابعاد آن در قالب یک بحث فرعی در مطالعه خود مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و به بررسی همه‌پرسی‌های استقلال و تمامیت ارضی با تأکید بر جدایی منطقه کریمه از اوکراین نمی‌پردازند که در این مقاله سعی شده است که به بررسی این مسئله پرداخته شود.

چارچوب نظری

با توجه به موضوع مقاله حاضر که بررسی همه‌پرسی‌های استقلال و تمامیت ارضی با تأکید بر جدایی منطقه کریمه از اوکراین است بیشتر تمرکز روی تمامیت ارضی و استقلال از طریق همه‌پرسی از حیث مفهوم درونی است به همین مناسبت مبانی اصل را در بعد درونی مورد مطالعه قرار می‌دهیم و در پی پاسخ به این سؤال هستیم که همه‌پرسی‌ها چگونه بر استقلال و تمامیت ارضی منطقه کریمه از اوکراین مؤثر است؟ و در مقابل فلسفه تمامیت ارضی چیست که دولت‌ها خود را متعهد به صیانت از آن می‌دانند؟

اگر بخواهیم از منظر دولت-کشور به قضیه نگاه کنیم که سرزمین را جزء عناصر ذاتی آن بدانیم از نظر برخی حقوقدان‌ها و فلاسفه سیاسی، مبانی تمامیت ارضی و صیانت از آن در واقع دفاع از تمامیت کشور است. در این رابطه نظریه حق مالکیت دولت‌ها بر سرزمین خود مطرح می‌شود که هرگونه مالکیت سایر نهادهای موازی با خود را نفی

می‌کنند، لذا در یک سرزمین نمی‌توان قائل به دو مالک بود. در این زمینه نظریه جان لاک قابل توجه است (اسدزاده، ۱۳۹۸: ۷۶-۷۷). مقدمتاً باید گفت که حقوق دولت بر سرزمین تحت حاکمیت خود نیازمند مجموعه‌ای از ادعاهایی است که عبارت‌اند از: (الف) حق اعمال صلاحیت (کامل و یا جزئی) در مورد افرادی که در داخل قلمرو سرزمینی هستند، و به همین ترتیب، کنترل و اجبار غیر شهروندان که در محدوده سرزمینی دولت قرار دارند؛ (ب) حق کنترل دقیق و کامل زمین و منابع سرزمینی که دارای مالکیت خصوصی نیستند؛ (ج) حقوق مالیاتی به شکل تنظیم مقررات برای اعمال این حق در درون قلمرو سرزمینی کشور (د) حق کنترل یا ممنوعیت حرکت در مرزهای سرزمین و (ه) حقوق محدود کردن یا ممنوعیت "تقسیم و تجزیه" سرزمین (Simmons, 2001: 300-326). فقط اگر یک کشور دارای این شرایط در قلمرو خود باشد، می‌تواند به‌طور قانونی مرزهای خود را کنترل کند، در برابر جنبش‌های تجزیه‌طلب مقاومت کند. بنابراین زمانی که ما حقوق سرزمینی کشور و تکلیف دولت به حفظ تمامیت ارضی که از آن حقوق سرچشمه می‌گیرد را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌خواهیم بدانیم که چه چیزی ادعای یک کشور را برای کنترل بر سرزمین که مشروعیت یا ویژگی ملی نهادهای آن در واقع قابل توجیه هستند، موجه می‌سازد و همچنین می‌خواهیم به یک سؤال دشوارتر پاسخ دهیم که چه چیز ادعای یک کشور را برای کنترل قلمرو خاص خود توجیه می‌کند؟ رابطه خاص آن دولت با آن قلمرو چیست؟ از نظر جان لاک یک الگوی به‌خوبی شناخته‌شده برای درک حقوق مربوط به سرزمین از نظر رابطه خاص یک کشور با آن، تحصیل اولیه مالکیت می‌باشد. در یک نظریه اصلی تحصیل، با انجام اقدامات خاص در مورد منابع - مانند کار بر روی آن‌ها و یا تصرف آن‌ها برای اولین بار - یک فرد یا گروه در حالت طبیعی می‌تواند یک حق طبیعی قوی نسبت به منابع موردنظر پیدا کند. در چنین مواردی، حق ایجادشده یک حق خاص است؛ زیرا تنها مربوط به افرادی است که اقدامات مربوط به تحصیل را انجام داده‌اند و یا افرادی که این منابع را در ابتدا به دست آورده‌اند آن را به دیگری منتقل نموده‌اند. علاوه بر این، تاریخچه مبادلات صحیح (خرید و انتقال) به معنای محدود کردن حقوق مالکیت تا زمان حال می‌باشد. این که آیا یک مجموعه خاص از اقدامات موجه هستند یا خیر بستگی به این دارد که آیا این عمل محصول یک سابقه تاریخی صحیح انتقال است که بتوان عمل تحصیل مشروع را به آن اطلاق کرد یا خیر. فقط مالکان هستند که می‌توانند نشان دهند تاریخچه صحیح معاملات توانسته است حقی را نسبت به منابع موردنظر ایجاد نماید. شاید این مدل بتواند نسبت به حقوق سرزمینی کشورها اعمال شود چون دولت‌ها مانند افرادی هستند که مالک اموال هستند و ادعای سبق تصرف بر قلمرویی را دارند که تاریخچه آن در اصل به اقدامات تحصیلی آن‌ها بازرگردد (Simmons, 2001: 200).

با توجه به توجیه حق دولت بر سرزمین که تمامیت ارضی نیز حاصل آن است، با در نظر گرفتن واقعیات تاریخی و شکل‌گیری حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یک حق بشری که پایه حقوق اساسی ملت است ایرادات مهمی از نظر بوکانان^۲ و دیگر فلاسفه سیاسی و حقوقدانان به نظریه جان لاک وارد است؛ مورد اول که بسیار واضح است این است که کشورهای بسیار کمی می‌توانند تاریخچه مالکیت خود را به‌صورت شفاف نسبت به تصرف قلمرویی که در حال حاضر در تصرف آن‌هاست، ادعا کنند. تقریباً همه کشورها از طریق تسخیر سایر کشورها یا ملت‌ها و یا از طریق ارث بردن آن قلمرو از کشور پیشین، توانسته‌اند قلمرو مربوط به خود را ایجاد نمایند. علاوه بر این، در دوران مدرن در نظریه تحصیل، هیچ راهی وجود ندارد که دولت‌های موجود که وارث مالکیت بر خاک هستند، بتوانند

² Buchanan

مشروعیت چنین تحصیلی را توجیه نمایند. حتی یک دولت کامل مدرن با سابقه ضعیف هرگز نمی‌تواند مالکیت واضح خود را بر سرزمین خود به دست آورد. ایراد دوم به این رویکرد که دارای اهمیت مشابهی با مورد قبل می‌باشد این است که قلمرو یک دولت خاص، حداقل در مالکیت خصوصی دولت نیست، پادشاهی‌های موروثی که حقوق مالکیت آن بااراده حاکمان قابل فروش یا بخشش است، در دوره‌های قرون وسطا و اوایل دوران مدرن به رسمیت شناخته شده‌اند و برخی از ویژگی‌های چنین برداشتی از حاکمیت در نظام بین‌الملل حتی تا زمان‌های بعدی ادامه داشت.

با توجه اندیشه جمهوری‌خواهی و ارتباط عمیق بین ملت به همین خاطر است که چون یکی از مخاطرات نقض اصل تمامیت ارضی جنبش‌های جدایی‌طلب است بدین نحو که در ابتدا خواهان نوعی خودمختاری اداری در قالب منطقه‌گرایی و فدرالیسم هستند و بعداً این خواسته‌ها بوی سیاسی تجزیه‌طلبی به خود می‌گیرد، دولت به‌عنوان نماینده ملت نمی‌تواند چنین وضعی را تحمل کند و در پی توجیه اصل تمامیت ارضی و تمسک بدان برمی‌آید. با جمیع جهات به غیر از نظرات کانت که توجیه‌گر حق دولت بر سرزمین در قالب نظریه دولت-ملت است و اگر بخواهیم نظریه دیگری ارائه دهیم نشاءت گرفتن دولت از ملت است که در قالب نظریه ملت-دولت ظاهر می‌شود به همین جهت تمامیت ارضی و صیانت از آن دلایل دیگری هم دارد که عبارت‌اند از اینکه تمامیت ارضی، قلمرو حقوق سیاسی جماعت‌ها را مشخص کرده، اندیشه‌ی پایداری ملت‌ها را تسهیل می‌کند و در داخل مرزهای مشخص است که مردم نسبت به آب‌وخاک خود احساس وابستگی می‌کنند. همچنین با توجه به ارتباط مفهومی بین میهن و سرزمین و اینکه سرزمین پی است و میهن مفهومی که بر آن پی بنا می‌شود، مفاهیمی مثل ملت و یا اصل ملیت منافاتی با میهن‌دوستی جمهوری خواهانه ندارد. چنین عشق و علاقه‌ای مستلزم وجود سرزمینی برای ملت است به همین خاطر جان استوارت میل در کتاب دستگاه منطق اعتقاد دارد که منظور ما از ملیت به معنی مبتذلش نیست؛ یعنی بیزاری از بیگانگان، بی‌اعتنایی به سعادت کل بشر، ترجیح ناعادلانه‌ی منافع مفروض کشور خودمان، ستایش از صفات بدمان چون جنبه ملی دارند یا خودداری از پذیرش خوبی‌هایی که کشورهای دیگر دارند. مطلوب ما همدلی است نه دشمنی، همبستگی است نه جدایی. مراد ما احساس اشتراک منافع بین همه کسانی است که تحت یک حکومت زندگی می‌کنند و درون مرزهای طبیعی و تاریخی واحدی به سر می‌برند مقصود ما این است که بخشی از جامعه خودش را بیگانه نسبت به بخش دیگری نبیند؛ برای ارتباطشان ارزش قائل شود؛ احساس کند که یک ملت‌اند، سرنوشتشان یکی است، هر رفتاری گرفتاری همگی‌شان است و خودبینانه نخواهد ارتباطش را بگسلد تا خودش را از سهمی در هر بدبختی مشترکی خلاص کند (مائوریتسیو، ۱۳۹۴: ۶۹). همه این عبارت‌های جمهوری خواهانه دلالت بر ارتباط ملت و همبستگی ملی با سرزمین و تمامیت و تجزیه‌ناپذیری آن دارد؛ چراکه تجزیه سرزمین این احساس و عشق و علاقه را در بین افراد ملت از بین می‌برد و بخش جداشده دیگر بخشی از ملت سابق نیست بلکه خودملتی جداگانه است که سرزمین جدایی دارد. نقض تمامیت ارضی یعنی نقض وحدت ملی (یکپارچگی ملت) که خوبی‌ها را به بدی و خوشبختی و احساس همبستگی را به تفرقه تبدیل می‌کند. همچنین سرزمین نه‌تنها در بسیاری از تئوری‌های علوم سیاسی اهمیت بسیاری دارد بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر ارزشمند است، سرزمین نزد همه ملت‌های جهان، مفهومی معنوی است. از این‌روست که حفظ تمامیت ارضی کشورها جزو اصول اولیه تمام حکومت‌هاست (سریع‌القلم، ۱۳۹۸: ۴۹). حتی اگر قوانین اساسی کشورها راجع به اصل تمامیت ارضی و صیانت از آن ساکت باشند، این اصل به‌عنوان یک اصل ذاتی و فرا حقوقی در دکترین حقوق اساسی به رسمیت شناخته شده است.

با توجه به مفاهیمی که از تمامیت ارضی در صحنه داخلی به دست دادیم، سطوح پایین‌تر دولت مرکزی که دارای مرزهای اداری با دیگر سطوح هستند باید به مرزهای اداری احترام گذارند و به همین خاطر هرگونه تغییر در چنین سطوحی در صلاحیت دولت مرکزی است. به‌عنوان مثال تبدیل دو استان به یک استان یا ایجاد استان جدید منوط به وضع قانون است. سطوح زیرین ضمن اینکه باید به مرزهای اداری ترسیم‌شده به‌وسیله دولت مرکزی پای بند باشند باید حرمت مرزهای سیاسی کشور را هم حفظ کنند. بدین معنا که نمی‌توانند در یک دولت بسیط ادعای استقلال کنند؛ چون ادعای استقلال و یا تجزیه‌طلبی با تمامیت ارضی مغایرت دارد.

با توجه به چالش‌هایی که امروزه در نظام‌های سیاسی کشورهای بسیط وجود دارد جای سؤال وجود دارد که چطور می‌توانیم تمامیت ارضی را به نحوی حفظ کنیم که هم به خودمختاری و خودمدیری سطوح پایین لطمه وارد نشود و هم حرمت مرزهای دولت مرکزی حفظ گردد؟ آیا راه‌حل چنین امری در غیرقابل‌بازنگری نبودن تمامیت ارضی است؟ آیا گنجاندن حق تجزیه‌طلبی می‌تواند به حفظ تمامیت ارضی کمک کند یا خیر چنین حقی اگر اساسی سازی شود به‌منزله فروپاشی خود قانون اساسی است؟ برای پاسخ به این سؤالات که موجب خستگی شدن یا تضعیف چالش‌های پیش روی اصل یکپارچگی می‌گردد، نظام‌های حقوقی کشورهای غیرمتمرکز سازوکارهای مختلفی را در نظر گرفته‌اند و حال باید ببینیم که این سازوکارها تا چه اندازه می‌تواند به حفظ تمامیت یا یکپارچگی ارضی کمک کند. در بادی امر باید بگوییم که با توجه به دووجهی بودن تمامیت ارضی منظور ما در این مقاله وجهی نیست که کشور مصون از تعرض است، بلکه وجهی است که جدایی بخشی از سرزمین را با مانعی روبرو می‌کند. همین جدایی است که بر سایر ابعاد یکپارچگی هم اثر می‌گذارد. لذا منظور حالتی است که جوامع خودمختار محلی به سمت تجزیه‌طلبی که نقض تمامیت ارضی است پیش نروند (کعبی، ۳۰ آذر ۱۳۹۴).

یافته‌ها

اصل تمامیت ارضی و همه‌پرسی اوکراین

اصل تمامیت ارضی در عرصه حقوق بین‌الملل و ملی اصلی است که در پهنه بین‌المللی خواهان احترام به سرزمین یا قلمرو کشورهای دیگر است. این اصل بیانگر این است که سرزمین یک کشور هیچ‌گاه نباید مورد تجاوز، تهاجم یا تجزیه غیرقانونی قرار گیرد. اصل تمامیت ارضی در عرصه ملی هم به این معناست که قلمرو کشور به‌صورت یک کل مصون است و تجزیه‌ناپذیر است و نمی‌تواند با توسل به‌زور از خارج دگرگون و یا تجزیه یابد. سرزمین اساس مادی و شرط لازمی موجودیت و بود یک دولت است. هیچ دولتی نمی‌تواند بدون سرزمین که بودگاه دولت را تعیین می‌کند، وجود داشته باشد (احمدی، ۱۳۹۰: ۸۵). از این‌روست که دولت‌ها برای تأمین تمامیت ارضی توجه خاص دارند. منشور ملل متحد تمام اعضا خود را مکلف می‌سازد که از تهدید یا توسل به‌زور علیه تمامیت ارضی دولت‌ها خودداری کنند. سرزمین پایه مادی دولت‌مداری است، اگر سرزمینی نباشد، دولت پایدار نمی‌تواند پدید آید. هرچند سرزمین کشورها از هم متفاوت‌اند، یکی ریزه و آن دیگری بزرگ است، اما این امر به اصل تمامیت ارضی تأثیری ندارد. بر اساس اصل تمامیت ارضی، سرزمین هر کشور (چه بزرگ چه کوچک) از تجاوز، تهاجم یا تجزیه غیرقانونی مصون است. سرزمینی دارای قلمرو زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی است (زبردست، ۱۴۰۱: ۱۰۹). هر دولت می‌تواند فقط در قلمرو زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی خود حاکمیت کامل خویش را اعمال نماید. به این سبب، حفظ تمامیت ارضی هر کشور یکی از مسئله‌های موردتوجه دولت‌ها و شهروندان آن است که حساسیت زیادی نسبت

به آن وجود دارد. اصل تمامیت ارضی در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل سال ۱۹۷۰ به‌عنوان اصل جداگانه یاد نشده است، اما محتوای آن را از تفسیر اصول دیگر می‌توان دریافت. مثلاً از بررسی اصل عدم توسل به‌زور یا تهدید به آن دانسته می‌شود که هیچ دولتی حق ندارد بر ضد تمامیت ارضی دولتی دیگر به‌زور توسل جوید یا تهدید به‌کارگیری از زور نماید. ماده ۲، بند ۴ منشور سازمان ملل می‌گوید: همه اعضا در مناسبات بین‌المللی خود از هرگونه تهدید یا به‌کارگیری زور که علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور معطوف است یا به نحوی با اهداف سازمان ملل متحد مغایرت دارد، خودداری می‌کنند. هرگونه فشار نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره بر ضد تمامیت ارضی یک دولت نارواست. قلمرو یک کشور هیچ‌گاه نباید مورد اشغال نظامی قرار گیرد. هر تسلطی بر یک سرزمین و یا اشغال آن که نتیجه کاربرد زور یا تهدید به آن باشد، غیرقانونی است (هانس، ۱۳۹۴: ۷۹).

اعلامیه‌ی حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، زبانی و دینی پس از تعریف و تصریح حقوق این اقلیت‌ها، در ماده ۸، بند ۴ آن تأکید کرده است که «هیچ‌یک از مواد اعلامیه حاضر را نمی‌توان چنان تفسیر کرد که اقدامی را علیه اهداف و اصول سازمان ملل متحد، از جمله علیه برابری کامل، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها مجاز شمارد. از این‌رو، حقوق بین‌الملل از یکسو دولت‌ها را مکلف کرده است که حقوق اقلیت‌ها را در قلمرو خود احترام گذارند؛ و از سوی دیگر به اقلیت‌های ملی، قومی، زبانی و دینی گوشزد نموده است که از هرگونه اقدامی علیه اهداف و اصول سازمان ملل متحد، از جمله علیه برابری کامل، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها سرباز زنند. (اعتماد و رحمت‌اللهی، ۱۴۰۰: ۲۹۵) البته پرسمان تعارض اصل تمامیت ارضی با اصل حق تعیین سرنوشت بیشتر در گستره امور داخلی قابل طرح است. چون فروپاشی کشورها نیز بیشتر بر گستره تضادهای و کشمکش‌های داخلی روی داده است. اما در گستره روابط با سایر کشورها، وجود اصل تمامیت ارضی بیانگر این امر است که دولت‌ها مکلف‌اند از هر عملی که هدف آن اختلال جزئی یا کلی تمامیت ارضی دولت دیگر باشد، خودداری ورزند. در اعلامیه ملل متحد سال ۱۹۶۰ درباره اعطای استقلال به مردمان زیر استعمار و وابسته تأکید شده است که تمام مردمان حق لاینفک و جداناپذیر به تمامیت ارضی خویش دارند (سیفی، ۱۴۰۲: ۱۰۸). تلاش برای زیر پا گذاشتن این حق با اهداف و اصول سازمان ملل متحد ناسازگار است. اصل تمامیت ارضی در اسناد سازمان‌های منطقه‌ای نیز تسهیل یافته است. این اصل شامل کانسارهای (منبع‌های) زیرزمینی نیز می‌شود که جزو جداناپذیر خاک یک کشورند و استفاده از آن بدون اجازه دولت، توسط خارجی‌ان جایز نیست. همان‌گونه که در بالا گفتم اصل تمامیت ارضی شامل همه قلمرو کشور؛ قلمرو زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی می‌شود. منابع و دارایی‌های زیرزمینی یک کشور جزو جداناپذیر سرزمین یک کشور است (سیفی، ۱۴۰۲: ۱۰۹).

وضعیت کریمه نشان می‌دهد در ارتباط با ادعاهای ارضی برای کسب دولت مستقل یا الحاق جویی (الحاق‌جویی یا بازپیوندخواهی به هر نوع جنبش سیاسی یا اجتماعی گفته می‌شود که در آن گروهی خواستار بازستاندن یا اشغال دوباره سرزمین از دست‌رفته مادری خود می‌شوند)، حقوق بین‌الملل تا چه اندازه آشفته، مغشوش و مناقشه برانگیز است. اغلب خاطر نشان می‌شود که حقوق بین‌الملل در مورد حق تجزیه‌طلبی بی‌طرف است و صرفاً در موارد بحرانی هنگام بروز فشارهای درونی شدید حق تجزیه‌طلبی را به رسمیت می‌شناسد (سیفی، ۱۴۰۲: ۱۰۸). اگر حقوق بین‌الملل در این زمینه بی‌طرف است، از نظر قانونی به‌منظور تأثیرگذاری یا مقاومت در برابر تجزیه‌طلبی چه گام‌هایی می‌توان برداشت؟ وضعیت کریمه نشان می‌دهد که مسائل ارضی، چطور از طریق روابط متقابل مسئله حق تعیین سرنوشت با

مسائل مربوط به یکپارچگی ارضی و تجزیه کشور و باارزش و اصول قانونی دیگر مانند منع استفاده از زور، ادعاهای مربوط به دموکراسی و دخالت‌های بشردوستانه پیچیده‌تر می‌شوند. این عوامل مختلف اغلب به طرق متناقضی با هم روابط متقابل دارند و به‌منظور تقویت رد ادعاهای ارضی به کمک گرفته می‌شوند.

دائمی و جاویدان^۳ بودن اصل تمامیت ارضی طبق قانون اساسی اوکراین

برخی از قوانین اساسی در خود اصل تمامیت ارضی را غیرقابل‌بازنگری اعلام می‌کنند؛ من جمله در قانون اساسی اوکراین فصل ۱۰ قانون اساسی، مقررات ارتباطات میان اوکراین و کریمه را مشخص ساخته و قدرت و اختیارات قانونی در مقابل دولت مرکزی در کیف را روشن ساخته است. این فصل از قانون، به یکپارچگی ارضی اوکراین تأکید داشته و کریمه را بخش اصلی و جدایی‌ناپذیر اوکراین دانسته است. حاکمیت کریمه از محتوای قانون اساسی اوکراین مشتق شده و در این زمینه محدودیت‌هایی برای کریمه در نظر گرفته شده است. درحالی‌که کریمه مستحق داشتن قانون اساسی مختص خود است، مطابق با اصل ۱۳۵ قانون اساسی اوکراین، قانون اساسی کریمه و هیچ بنیان حقوقی دیگری نباید با حقوق کشور اوکراین تناقض و ناسازگاری داشته باشند (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۸۱). رویه اصلاح رسمی قانون اساسی در اوکراین، سلسله‌مراتبی در این کشور ایجاد کرد؛ در پایین‌ترین سطح این سلسله‌مراتب (کم‌اهمیت‌ترین پیشنهادها)، پیشنهادی از سوی رئیس‌جمهور یا یک‌سوم اعضای هیئت مقننه ملی، که اکثریت اعضای هیئت با آن موافق باشند، به تصویب دوسوم از اعضای دیگر این هیئت می‌رسد. در سطح میانی این سلسله‌مراتب، قانون اساسی الزام‌آور ساخته که پیشنهاد باید از سوی رئیس‌جمهور یا دوسوم هیئت مقننه ملی، که دوسوم اعضای هیئت با آن موافق باشند، مطرح شود و از طریق برگزاری رفراندوم به تأیید برسد. بالاترین سطح این سلسله‌مراتب به آزادی‌ها و حقوق بشر، استقلال ملی و تمامیت ارضی که رسماً غیرقابل‌تغییر و اصلاح است مربوط می‌شود (Musa & Shehaj., 2023: 77). ماده ۱۵۷ قانون اساسی سال ۱۹۹۶ با اصلاحات ۲۰۰۴ تصریح کرده است: "قانون اساسی اوکراین اگر در راستای لغو، ممنوع یا محدود ساختن آزادی و حقوق شهروندان (بشر) باشد یا اگر در جهت نقض استقلال کشور یا تخطی از تمامیت ارضی اوکراین باشد قابل اصلاح نمی‌باشد. با توجه به قانون اساسی اوکراین تصریحات راجع به تمامیت ارضی و خطوط قرمز و محدودیت‌هایی که برای سطوح پایین‌تر و مناطق خودمختار ایجاد شده ابزاری کارآمد از نظر حقوقی برای صیانت از یکپارچگی ارضی است. با این وجود چنانچه بخواهیم فارغ از نظم حاکم بر قانون اساسی نگاهی به واقعیت‌ها داشته باشیم یکی از نکات مهم که می‌توان از بحران کریمه آموخت این است که اصلاح‌ناپذیری تمامیت ارضی تأثیر محدودی در حل و فصل تنش‌های ایجاد شده پیرامون قلمروی کشور داشته است. اصل اصلاح‌ناپذیری تمامیت ارضی در قانون اساسی اوکراین می‌تواند مکانیسمی برای ایجاد لایه‌های بیشتر برای دفاع از این اصل در مقابل مواردی همچون بحران کریمه در نظر گرفته شود. قصد بر این بوده که این اصل تنها اعلانی نباشد و در عمل توان حمایتی و حفاظتی داشته باشد. این امر از طریق تعیین دادگاه قانون اساسی برای پشتیبانی از آن آشکار می‌شود. درحالی‌که مقررات اصلاح‌ناپذیری دست‌آویزی قانونی برای جلوگیری از ایجاد تغییر قلمرو ارضی کشور پدید می‌آورند، نه روسیه و نه کریمه توجه چندانی به غیرقانونی بودن اعمالشان ندارند (Vitale., 2023: 52). اصلاح‌ناپذیری تمامیت ارضی، که باید در روند پیچیده بعد از استقلال کشور و ساخت کشوری نوین آن را در نظر بگیریم، از یک نظر خواسته‌ای جاه‌طلبانه است. کیف

³ Eternal or eternity

اصلاح‌ناپذیری را برای رودرویی با چالش‌های پیچیده‌ی مربوط به قلمروی کشور به کار می‌گرفته و سعی داشته در بلندمدت به وسیله آن به وضعیت کریمه ثبات ببخشد. شروط اصلاح‌ناپذیری بیانگر آرزویی جاه‌طلبانه برای حل بحران کریمه، باقی ماندن کل منطقه کریمه در قلمرو اکراین، هستند. اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مشکل اینجاست که ویژگی‌های جاه‌طلبی اصول‌ناپذیری که در شرایط سیاسی خاص و متأثر از حوادث و سوابق تاریخی وضع شده، ممکن است با شرایط و فرهنگ شایع و غالب جامعه سازگاری نداشته باشند. تقسیم‌ناپذیری قلمرو در قانون اساسی کشور وضع شده، اما بسیاری از شهروندان یک منطقه خاص کشور ممکن است هیچ تمایلی به بخشی از کشور اکراین بودن نداشته باشند، در این صورت اصلاح‌ناپذیری، به‌عنوان اصلی که کارکردی جاه‌طلبانه و حمایتی-حفاظتی دارد، کار چندانی از پیش نخواهد برد (Karasinska., 2023: 65). تمام شروط قانونی اصلاح‌ناپذیری، نمی‌توانند تأثیرپذیری چندانی داشته باشند. اگرچه قانون اساسی اکراین، کریمه را بخشی جدایی‌ناپذیر از اکراین دانسته است (ماده ۱۳۴)، و اشاره کرده قلمروی اکراین جزء مرزهای فعلی کشور است و غضب نشدنی و تقسیم‌ناپذیر است (ماده ۲)، براساس اصل ۱۵۶ قانون اساسی هر نوع تجزیه‌طلبی و جدایی از سوی کریمه، ایجاد تغییر در قانون اساسی از طریق فراندوم را واجب و الزامی می‌سازد. باین‌وجود مقررات اصلاح‌ناپذیری اکراین (که حامی تمامیت ارضی و مانع تخطی از آن از طریق اصلاحات است) و نقش دادگاه قانون اساسی، به‌عنوان مدافع اصلاح‌ناپذیری، مانع از عملی شدن چنین برنامه‌هایی می‌شود، به‌نحوی که دو اصل حق تعیین سرنوشت که در قالب فراندوم عملی می‌شود و اصل اصلاح‌ناپذیری تمامیت ارضی در مقابل هم قرار می‌گیرند و دولت مرکزی حامی نظم موجود قانون اساسی است (Azizian., 2024: 3).

اصل خودمختاری و همه‌پرسی کریمه

مردم کریمه سرزمینی متمایز و مشخص دارند که در طی قرن‌ها توسط تصمیمات شوروی سابق، روسیه کنونی و اوکراین برایشان مهیا شده است. یکی از شرایط خاص این سرزمین، خودمختار بودن آن طبق قوانین داخلی اوکراین است که البته در این زمینه معاهداتی نیز میان اوکراین و روسیه وجود دارد. مسئله‌ی برگزاری فراندوم و اعلام استقلال یا انضمام به کشور دیگر در حقوق بین‌الملل موضوع جدیدی نیست. پیش‌ازین مطابق رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد اعلامیه‌ی استقلال کوزوو، این حق برای ملت‌ها به رسمیت شناخته شده بود. مردم کریمه نیز این قاعده مستثنی نیستند و اصولاً طبق حقوق بین‌الملل این حق را دارند که از طریق فراندوم اعلام استقلال کنند. اما نکته اینجاست که این‌گونه اعلامیه‌های استقلال به‌خودی‌خود از نظر حقوق بین‌الملل اعتبار ندارند (Pakhnin, et al., 2022: 73). یعنی برای معتبر شمرده شدن آن‌ها شرایط و ملزوماتی نیاز است. دو فاکتور اساسی در این زمینه وجود دارد: اول اقدامات کشوری که مردم صادر کننده‌ی اعلامیه در آن زندگی می‌کنند؛ و دوم پاسخ جامعه‌ی جهانی به اعلامیه. در مورد فاکتور اول، اگر کشور مورد نظر نسبت به بخشی از جمعیت اقدام به اعمالی مانند سرکوب، تبعیض علیه آنان، نقض حقوق بشر و خودداری از اعطای حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی (مثل ممانعت از شرکت آن بخش از جمعیت در انتخابات) نماید، حقوق بین‌الملل گزینه‌هایی را برای آن بخش در نظر گرفته است که یکی از آن‌ها استقلال و انضمام به یک کشور دیگر است. برخی از حقوقدانان معتقدند آنچه در مورد کوزوو اتفاق افتاد از همین نوع بوده است (Örebech., 2021: 52). اگر این شرایط وجود نداشته باشد - مثلاً سرکوب یا تبعیضی وجود نداشته

باشد - عمل انضمام یا اعلام استقلال غیرقانونی خواهد بود. این مسئله در دادگاه‌های داخلی بسیاری از کشورهایی که با چنین مشکلی دست‌وپنجه نرم می‌کنند مورد تأکید قرار گرفته است. به‌عنوان مثال دیوان عالی کانادا در رأی مشورتی خود درباره‌ی جدایی و استقلال استان کبک این اصل را مورد تأیید قرار داد یا دادگاه قانون اساسی اسپانیا در چند رأی جدایی طلبی کاتالونیا را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد.

فاکتور بعدی مسئله‌ی شناسایی یا عدم شناسایی آن بخش مستقل شده توسط سایر کشورهای دنیاست. اگر کشورهای دنیا جدایی و استقلال یک بخش از کشوری را به رسمیت نشناسند، این استقلال عملاً منفعتی برای آن بخش نخواهد داشت. همان‌طور که روسیه جدایی و استقلال کوزوو را شناسایی نکرد. (نظر نویسنده: البته در مورد کریمه، جدایی و استقلال اتفاق نیفتاده است بلکه جدایی و انضمام رخ داده. در این مورد موجودیت جدیدی وارد جامعه‌ی بین‌المللی نشده است. اختلاف حاصل شده از این وضعیت، تنها میان روسیه و اوکراین مطرح است.) از نظر این دسته از منتقدان اقدامات روسیه، هیچ‌یک از عوامل توجیه‌کننده‌ی فوق در کریمه وجود نداشته است تا بتواند رافع مسئولیت بین‌المللی روسیه در قبال اعمال خویش در اوکراین شود.

همه‌پرسی در کریمه: بحران مشروعیت

وضعیت کریمه نشان داد که وضعیت حقوق بین‌الملل چقدر گیج‌کننده، محاکمه‌آمیز و به‌هم‌ریخته است، وقتی که ادعاهای ارضی برای داشتن یک کشور مستقل یا بی‌تفاوتی مطرح می‌شود. اغلب اشاره می‌شود که حقوق بین‌الملل، اگرچه حق جدایی را جز در شدیدترین موارد ظلم داخلی می‌داند، اما به یک معنا در این موضوع بی‌طرف است. این طبق تعریف، یک منطقه خاکستری ایجاد می‌کند. اگر حقوق بین‌الملل بی‌طرف است، چه گام‌هایی می‌توان به‌طور قانونی متأثرکننده برای مقاومت در برابر جدایی برداشته است؟ برای افزودن به دشواری مفهومی، تلاش برای جدایی به‌ندرت در عمل به‌عنوان فرآیندهای مستقل ظاهر می‌شود. در عوض، آن‌ها همواره مسائل حقوقی فرعی را مطرح می‌کنند. پرونده کریمه نشان می‌دهد که چگونه مسائل سرزمینی از طریق تعامل موضوع تعیین سرنوشت (اغلب در موقعیت‌های پر مناقشه مسلحانه) نه تنها با تمامیت ارضی و مسئله انحلال دولت، بلکه با سایر ارزش‌ها و اصول حقوقی پیچیده‌تر می‌شود. مانند ممنوعیت توسل به‌زور، ادعای دموکراسی، مداخله «بشردوستانه» و سلب احتمالی استحقاق یک دولت از تمامیت ارضی در پرتو نقض آشکار حقوق بشر، این عوامل مختلف اغلب به شیوه‌های متناقضی بر هم اثر می‌گذارند، و به‌طور گوناگون برای کمک برای آن ادعاها مطرح می‌شود یا برای تقویت انکار ادعاهای سرزمینی مورد استفاده قرار می‌گیرند (Tierney., 2015: 526-524).

یک نمونه از ابهام قانون تجزیه‌طلبی در تصمیم مبهم اتخاذ شده از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در ارتباط با کوزوو مشهود است. تصمیم مذکور بین حق اعلام استقلال از یک طرف و حق اثرگذاری بر آن از طرف دیگر تمایز قائل شد. دیوان بین‌المللی دادگستری به این نتیجه رسید که حقوق بین‌الملل عموماً اعلام یک‌جانبه استقلال را منع نکرده است. زیرا اصل یکپارچگی ارضی صرفاً پیرامون ارتباطات میان دولت‌ها به کار گرفته می‌شود و با جنبش‌های تجزیه‌طلبانه داخلی ارتباطی ندارد. بدیهی است که تمایز مذکور که از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری مدنظر قرار گرفت، صرفاً مسئله‌ای شدیداً پیچیده و بغرنج را پیچیده‌تر از پیش کرده است. در واقع، به‌گونه‌ای مستدل می‌توان مدعی شد که تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری طبق حقوق بین‌الملل غیرقانونی نیست و به جنبش‌های تجزیه‌طلبانه چراغ سبز نشان می‌دهد...

دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح می‌کند که اعلام استقلال اگر به صورت یک‌جانبه با استفاده غیرقانونی از نیروی روز و خشونت همراه باشد یا هنجارهای حقوق بین‌الملل عمومی را نقض کند، می‌تواند ناقض حقوق بین‌الملل باشد. در سطح تئوریک، این یک تمایز غیرمستدل نیست. تعجیبی ندارد که در حیطه ادعاهای مخاطره‌برانگیز ارضی، که در آن تلاش‌های تجزیه‌طلبانه و استفاده از نیروی زور و خشونت (که قانونی بودن آن اغلب عموماً مورد مناقشه است) اغلب در هم تنیده می‌شوند، این بُعد تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری منجر به تفسیرهای مختلف نقش‌آفرینان گوناگون می‌شود. قطعاً روسیه در ارتباط با وضعیت کریمه تمایل دارد تا دیدگاه دیوان بین‌المللی دادگستری پیرامون اعلام استقلال را مدنظر قرار بدهد زیرا بدین سان حق حرکت به طرف کسب استقلال در کریمه تأیید و تصدیق می‌شود. در تاریخ ۱۱ مارس سال ۲۰۱۴، شورای عالی کریمه (پارلمان کریمه) مدعی شد که: «پارلمان کریمه با توجه به منشور سازمان ملل متحد و گستره کامل اسناد بین‌المللی دیگر و با در نظر گرفتن تأیید وضعیت کوزوو از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۲ جولای سال ۲۰۱۰، که تصریح می‌کرد اعلام استقلال یک‌جانبه از سوی بخشی از کشور ناقض هنجارهای بین‌المللی نیست، قانون‌گذاری کرده است».

از سوی دیگر، این ادعای بحث‌برانگیز مطرح شد که اعلام استقلال کریمه غیرقانونی است، زیرا بر استفاده غیرقانونی از زور متکی بوده است. در زمان همه‌پرسی، سربازان روس این سرزمین را اشغال کردند. همان‌طور که مارکسن استدلال می‌کند: «در مورد کریمه، اعلام استقلال بدون حمایت نیروهای روسی از گام‌های جدایی غیرممکن بود. تنها این واقعیت که نیروهای اوکراینی در کریمه در پست‌های خود قفل شده‌اند و زیرساخت‌های عمومی توسط نیروهای طرفدار روسیه در اختیار گرفته شده است، برگزاری همه‌پرسی را که بر اساس آن اعلام استقلال است، ممکن کرد. بنابراین به سختی می‌توان استدلال کرد که اعلامیه بر استفاده از زور متکی نیست. بر اساس معیارهای تشریح شده در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، اگر استفاده از زور غیرقانونی بود، اعلام استقلال نیز غیرقانونی بود» (Tierney., 2015: 526-524).

به‌طور مشابه، میلانوویچ^۴ با استفاده از زور، مرزی روشن بین کریمه و کوزوو ترسیم می‌کند: «جدایی کریمه نتیجه مستقیم مداخله نظامی غیرقانونی روسیه علیه اوکراین است، درحالی‌که جدایی کوزوو با مداخله ناتو در سال ۱۹۹۹ به دلیل پذیرش قطعنامه ۱۲۴۴ که مجوز حضور نیروهای بین‌المللی در کوزوو را صادر می‌کرد و صربستان را از کار می‌انداخت تا به همان اندازه آسیب نبیند صورت گرفت. اما حتی استفاده از تحدید حدود نیرو در جدایی می‌تواند در عمل یک موضوع دشوار باشد. در بحث در مورد قلمرو و حاکمیت، نظرات در مورد اینکه چه کسی واقعاً از زور به‌طور غیرقانونی استفاده می‌کند، بسته به شرایط سرزمین می‌تواند به سرعت تغییر کند. اگر قیام مسلحانه‌ای به دنبال جدایی صورت گیرد، حتی یکی از آن‌ها توسط دولت دیگری حمایت شود، اقدامات متقابل اتخاذ شده توسط خود دولت میزبان در چه مرحله‌ای ممنوعیت استفاده از زور یا هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر را نقض می‌کند؟ همچنین، چه زمانی واکنش دولت میزبان به قدرت یا قدرت‌های خارجی حق مداخله را می‌دهد و شرایط بشردوستانه را به‌عنوان بهانه ادعا می‌کند؟ همه این پرسش‌ها ناگزیر مداخله بین‌المللی ۱۹۹۸-۱۹۹۹ در کوزوو و حرکت بعدی کوزوو به سوی تشکیل کشور مستقل را به بحث کریمه کشاند. در کوزوو، موضوع تعیین سرنوشت نه‌تنها به دلیل پیوند آن با وابستگی

به مسیر فرآیند بادیتتر^۵، بلکه دقیقاً به دلیل مسئله «مداخله بشردوستانه» مبهم بود. نویسنده در جای دیگری استدلال کرده است که این انکار راه‌حل سرزمینی برای بحران کوزوو بود که احتمالاً نقش تعیین‌کننده‌ای در جرقه مداخله قدرت‌های غربی بانگیزه «مداخله خودمختاری» و شاید حتی بیشتر از یک پویایی "مداخله بشردوستانه" داشت.. در هر صورت، اوج مداخله سازمان ملل، راهی آهسته اما اجتناب‌ناپذیر به سوی تشکیل کشور کوزوو بوده است (Tierney., 2015: 526-524).

از سال ۱۹۴۵، قانون خودمختاری با توجه به اهمیت آن، ارتباط نزدیک آن با اصول مشروعیت سیاسی و منطقه عدم اطمینان معرفی شده توسط مجمع عمومی سازمان ملل در رابطه با موارد استثنایی سرکوب داخلی، همواره در معرض دست‌کاری سیاسی بوده است. با این حال، عموماً پذیرفته شد که هر حق قانونی جدایی که با حق تعیین سرنوشت همراه باشد، فقط در مورد سرزمین‌های مستعمره اعمال می‌شود و بنابراین با تکمیل مجازی استعمارزدایی اروپا به تاریخ سپرده شد. همان‌طور که میلانوویچ استدلال می‌کند، "حتی اگر کوزوو و کریمه از نظر قانونی قابل تمایز باشند، هنوز به اندازه کافی به هم نزدیک هستند. موضع غرب در مورد کریمه به‌طور غیرقابل‌انکاری به دلیل موضع قبلی آن‌ها در مورد کوزوو تضعیف شده است و آن‌ها فقط می‌توانند خود را در این زمینه سرزنش کنند." به نظر می‌رسد که دیوان با این عقیده نه تنها در تمایز تصادفی بین اعلام استقلال و استحقاق استقلال، بلکه به دلیل آنچه نگفته است، بیشتر ضرر کرده است. به مسائل واقعی که صربستان به دنبال طرح آن بود پرداخته نشد: اینکه آیا کوزوو حق جدایی داشت، آیا چنین حقی قابل‌تعمیم تحت قوانین بین‌المللی وجود دارد یا اینکه پیامدهای قانونی اعلامیه کوزوو چه می‌تواند باشد. بنابراین، شکاف‌های جدیدی در یک رژیم حقوقی از هم‌گسیخته، ابهامات جدید، و متأسفانه فرصت‌های جدید برای اپورتونیست‌ها برای استفاده از آن‌ها برای تقویت اهداف سیاسی خود باقی‌مانده است (Christian, 2014). قوانین بین‌المللی باید در تلاش برای مشروعیت بخشیدن به آنچه به‌وضوح یک عمل غیرقانونی بر اساس قانون اساسی اوکراین است مورد استفاده قرار گیرد. صرفاً باید اذعان داشت که دموکراسی مستقیم یک حرکت سیاسی است که بازیگران خرده دولت به‌طور فزاینده‌ای به دلیل قدرت آن انجام می‌دهند تا دولت‌ها را وادار کنند تا رویکرد خود را به سمت قانون اساسی جدایی تغییر دهند. حقوق بین‌الملل و بازیگران بین‌المللی نقش خود را در دادن نیروی اخلاقی به همه‌پرسی ایفا کرده‌اند.

رویکرد حقوق بین‌الملل (که همیشه در ارتباط با مسائل مربوط به قلمروی ارضی به صورت کمکی به کار گرفته می‌شد. در ارتباط با تأسیس دولت کوزوو و رأی غیرشفاف دیوان بین‌المللی دادگستری در واکنش به مسائل مربوط به مشروعیت جدا شدن بخشی از قلمروی ارضی کشور (که صربستان به آن معترض بود) مغشوش و مناقشه برانگیز بود. حمایت کشورهای عضو سازمان ملل متحد از به رسمیت شناختن دولت مستقل کوزوو نیز به این اغتشاش و آشفتگی دامن زد. اقدامات مذکور زمانی صورت گرفتند که تحقق دموکراسی از ویژگی‌های اساسی حقوق بین‌الملل محسوب می‌شد. همچنین بحران کوزوو منجر به آن شد که مشروعیت به‌عنوان عاملی در کنار مطابقت با قانون در نظر گرفته شود. با توجه به این‌که فراندوم به‌عنوان ابزاری مشروع برای به رسمیت شناختن دولت‌های جدید در اروپای مرکزی و شرقی مورد استفاده قرار می‌گرفت، تعجبی ندارد که در حال حاضر فراندوم در ارتباط با مباحث و مسائل مربوط به

قلمروی ارضی چنین اهمیتی پیدا کرده است. (Vidmar, 2015: 369). به نوعی که از طریق رفراندوم، مشروع بودن اقدامات بر امر قانونی غلبه پیدا کرده است.

نتیجه‌گیری

از آنجاکه منظور از تمامیت ارضی در این مقاله مفهوم داخلی آن یعنی حفظ حرمت مرزهای داخلی کشور و جلوگیری از تجزیه‌طلبی است و قوانین اساسی و عادی سازوکارهایی را برای حفظ آن از جمله اساسی سازی، صیانت فیزیکی از طریق نیروهای نظامی و الزامات و تعهدات اخلاقی زمامداران و غیرقابل اصلاح بودن آن را متذکر شده‌اند، اما باین وجود تمامیت ارضی با چالش بزرگی بنام تجزیه‌طلبی روبروست که در برخی از قوانین اساسی، اساسی سازی شده است، به همین خاطر دسته‌ای اعتقاد دارند که اساسی سازی تجزیه‌طلبی چون جلوی اغتشاش و درگیری را می‌گیرد حافظ تمامیت ارضی است. همچنین اینکه اصل آزادی عمل واحدهای محلی و یا در برخی نوشته‌ها اصل استقلال یا خودمختاری محلی مبنای اصلی نظام عدم تمرکز است که باید در قوانین اساسی و عادی مورد صیانت قرار گیرد که هر دو مورد در قضیه همه‌پرسی کریمه و پیوستن آن به روسیه اتفاق افتاد. اعلام جدایی از اوکراین و حمایت روسیه از آن به هر شکلی که درآید امری سیاسی است و نگرانی روسیه را در از دست دادن اشراف کامل بر دریای سیاه و محل پایگاه ناوگان دریایی روسیه نشان می‌دهد. روسیه به درستی احساس می‌کند که مشمول یک سیاست هژمونیک غربی شده است برای همین امر نیز در کریمه به مقاومت و واکنش پرداخته است از تبعات پیوستن کریمه به روسیه مشروعیت بخشیدن به تلاش‌های استقلال‌طلبانه ملت‌های داخل در قلمرو روسیه است مثل چچنی‌ها. هنگامی که دولتی از جدایی‌خواهی در کشوری دیگر حمایت می‌کند باید در برابر ادعاهای مشابه نسبت به خود نیز هوشیار باشد و بتواند از رفتار خود دفاع کند. اتخاذ موضع دوگانه توجیه‌پذیر نیست و اقتدار نظامی تنها برای مشروعیت حاکمیت کافی نیست. طبق تعهدات دولت‌ها و از جمله روسیه در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا تمامیت ارضی اعضا باید مورد احترام باشد. حمایت روسیه از تصمیم مردم کریمه نقض این تعهد است. کشورهای عضو می‌توانند نسبت به این تخلف واکنش‌های متناسب نشان دهند. چون اکثر دولت‌ها با تهدیدات ارضی مشابهی ممکن است روبرو شوند قطعاً چنین مجمعی اقدام روسیه را نقض حقوق بین‌الملل خواهد شناخت این مهم یکی از دستاویزهای حقوقی اوکراین و اروپا و آمریکا در مقابل عملکرد روسیه در مورد کریمه خواهد بود. اوکراین می‌تواند موضوع را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهد. اما مهم‌ترین واکنش اوکراین که برای روسیه بسیار دردسرساز و هزینه‌بردار خواهد بود، می‌تواند پیوستن به پیمان ناتو باشد رویه کریمه اگر در جای دیگری هم تکرار شود به دلیل مخالفت عام دولت‌ها و همچنین عدم تطابق با مندرجات منشور و اصول کلی حقوق بین‌الملل ایجاد رویه‌ای حقوقی در حقوق بین‌الملل نخواهد کرد، همان‌گونه که در مورد آبخازیا و اوستیا در گرجستان نکرد. اقدام روسیه رونوشت اقدامی است که در گرجستان با اشغال آبخازیا و اوستیا انجام داد. مگر این‌که کشور جدایی‌خواه در شمول تعریف و شرایط مستعمره و یا مردم تحت ستم قرار گیرد. واکنش سرد بین‌المللی در مورد اعلامیه مجلس ایالت کبک در کانادا هم می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در مسئله کریمه هرچند قانون‌گذار اساسی اصل تمامیت ارضی و اصلاح‌ناپذیری آن را در کنار یکدیگر بکار می‌برد و از طرف دیگر کریمه را جزئی از اوکراین می‌داند که تابع قوانین اوکراین است، نظم حقوقی حاکم بر قانون اساسی در مقابل نظم سیاسی حاکم یارای مقابله ندارد و دادگاه قانون اساسی هم‌زمانی که مسائل سیاسی پررنگ‌تر می‌شود

نمی‌تواند نقش قانونی خود را در این زمینه بازی کند، لذا همان اصل حق تعیین سرنوشت بجای اینکه نقش قانونی خود را ایفا کند و ابزاری برای صیانت از تمامیت ارضی اوکراین باشد، نقش پنهان خود به‌عنوان امر سیاسی را بازی می‌کند که مدنظر هیچ حقوقدانی در دنیای معاصر نیست. راه‌حل‌های عملی و راهبری در رابطه با منازعات داخلی شامل توافق در حوزه خودمختاری و تمرکززدایی، مشارکت سیاسی اقلیت‌ها در امور کشور و منطقه خود، از انفصال ممانعت نموده و زمینه را برای تداوم اتحاد سرزمینی هموار می‌نماید. نکته مهم این است که مدیران کشور باید مشوق اقداماتی باشند که منجر به پیش‌گیری از ایجاد منازعات قومی گردد.

در پایان باید گفت که اولاً؛ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر کشورها و نوع نظام سیاسی حاکم بر آن می‌تواند در رابطه با سازوکارهای ارائه‌شده شدت و ضعف را نشان دهد به‌نحوی که به‌طور قاطع نمی‌توان گفت فلان راهکار در فلان کشور جواب می‌دهد. ثانیاً؛ در جامعه مدرن امروزی توسعه روابط در فضای مجازی و ارتباطات بین کشورها و گروه‌های قومی موجب شده که نهضت‌های جدایی‌طلب یکی از تهدیدهای جدی برای تمام عناصر یکپارچگی باشد که اگر دارای اراده قوی ناسیونالیستی همراه با حمایت نهادهای بین‌المللی و یا فشار کشور خارجی باشد بر نظم حاکم بر قانون اساسی غلبه پیدا کرده که تنها راه آن وجود یکپارچگی سیاسی در کنار یکپارچگی قانونی و در پیوند با آن می‌باشد. لذا یکپارچگی قانونی در تمام مظاهرش اگر به یکپارچگی سیاسی پیوند بخورد ملت به وظیفه اصلی خود که همه‌پرسی روزانه است عمل کرده است. با این وجود در مساله کریمه آنچه تناقض آمیز است تقابل اصل قانونی بودن (اصل تمامیت ارضی) با اصل مشروعیت (رفراندوم) است که به دلیل تفاسیر سیاسی از اصل حق تعیین سرنوشت موجبات غلبه مشروعیت بر قانونی بودن اقدامات را فراهم کرده است.

منابع

- احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم
اسدزاده، علی، (۱۳۹۸)، *مبانی تحدید حقوق ملت در قانون اساسی؛ مطالعه تطبیقی میان قانون اساسی ایران و فرانسه*، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول
- اعتماد، احمد، رحمت‌اللهی، حسین، (۱۴۰۰)، *صیانت از تمامیت ارضی در برابر تحریکات تجزیه طلبانه با تاکید بر نظام های غیرمتمرکز. سیاست جهانی*، ۱۰(۲): ۲۸۹-۳۱۵
- دهشیار، حسین، (۱۳۹۳)، *گسل های داخلی، تیندگی های تاریخی، منطق ژئوپولیتیک قدرت و رویارویی برای شبه جزیره کریمه. پژوهش های راهبردی سیاست*، ۳(۹): ۱۷۹-۲۰۱.
- زبردست، شراره، (۱۴۰۱)، *بررسی نقص حقوق جنگ در مخاصمات مسلحانه بشر دوستانه بین اکراین و روسیه. قانون یار*، ۶(۲۳)، ۱۱۳-۱۰۱
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۹۸)، *سیاست خارجی ایران*، تهران: انتشارات مطالعات استراتژیک
سیفی، بهزاد. (۱۴۰۲). *جنگ روسیه و اوکراین از منظر حقوق توسل به‌زور*. فصلنامه علمی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۹(۱۲۱)، ۱۳۶-۱۰۷.
- صادقی حقیقی، دی‌دخت و جلالی، محمود، (۱۳۹۷)، *جایگاه انفصال در حقوق بین‌الملل و ابعاد حقوقی همه‌پرسی استقلال کردستان، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، ۱۱(۴۱): ۸۸-۶۵
- قاسمی حیدری، مصطفی، اژدری، بهناز، معصومی، مجید، (۱۳۹۹)، *استقلال‌خواهی کردها و راهبرد اسرائیل و آمریکا در تضعیف تمامیت ارضی ایران، مجله مطالعات بین‌المللی*، دوره ۱۷، شماره ۱: ۸۷-۱۱۵

کعبی، آیت‌الله عباس، (۱۳۹۴)، تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران تحلیل مبانی اصل نهم قانون اساسی، پژوهشکده شورای نگهبان، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی، شماره ۱۳۹۴۰۱۵۵ تاریخ ۱۳۹۴/۹/۳۰
مائوریتسیو، ویرولی، (۱۳۹۴)، جمهوری خواهی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز
میرترابی، هدیه‌سادات و طیبی، سبحان، (۱۳۹۸)، تعامل تمامیت ارضی با حقوق و آزادی‌های مشروع از منظر ملی و بین‌المللی. پژوهش‌های حقوقی، ۱۸(۳۸): ۱۰۷-۱۳۶.

هانس، کلسن، (۱۳۹۴)، نظریه محض حقوق و دولت، ترجمه محمدحسین تمدن جهرمی، تهران: انتشارات سمت

Azizian, R. (2024). Self-determination or territorial integrity?. *New Zealand International Review*, 49(1), 2-5.

Balmforth, R. (2014), *No room for 'Nyet' in Ukraine's Crimea vote to join Russia*". Reuters. Archived from the original on 24 September 2015. Retrieved 16 March 2014.

Bishop, M. L., Byron-Reid, J., Corbett, J., & Veenendaal, W. (2021), *Secession, Territorial Integrity and (non)-Sovereignty: why do some separatist movements in the Caribbean succeed and others fail?*. *Ethnopolitics*, 1-23.

Christian Marksen, (2014), *Ctnea's Dedaration of independence*, EJIL: TALKI Bwc

Karasinska, H. (2023). *The 2014 Crimean Crisis: Collective Self-Determination, Territorial Integrity, and Legitimacy under International Law*. *Territorial Integrity, and Legitimacy under International Law* (September 23, 2023).

Kelle, F. L., & Sienknecht, M. (2020). To fight or to vote: Sovereignty referendums as strategies in conflicts over self-determination (No. SP IV 2020-101). *WZB Discussion Paper*.

Kurtskhalia, A. (2021), *Territorial integrity of states on the geopolitical, international and legal dimensions*. *Moldoscopia*, 92(1), 24-33.

Merabishvili, G., & Metreveli, T. (2021), *Spiritual geopolitics of Georgia's territorial integrity*. *Political Geography*, 87, 102374.

Musa, E., & Shehaj, J. (2023). *Territorial Integrity of Ukraine in the View of International Law*. *Interdisciplinary Journal of Research and Development*, 10(1 S1), 77-77.

Örebech, P. (2021). *International law and Crimean secession from Ukraine (part 2)*. *Вестник Московского университета. Серия 27. Глобалистика и геополитика*, (1), 49-61.

Pakhnin, M. L., Nosach, A. V., Perepelytsia, S., & Topal, D. (2022). *Criminological analysis of the protection of the territorial integrity of Ukraine*.

Simmons, A.J. (2001), *On the territorial rights of states*, *philosophical issue* 11, p 300-326

Tierney, S. (2015). *Sovereignty and Crimea: How referendum democracy complicates constituent power in multinational societies*. *German Law Journal*, 16(3), 523-541.

Vidmar, J. (2015). *The Annexation of Crimea and the Boundaries of the Will of the People*. *German Law Journal*, 16(3), 365-383.

Vitale, A. (2023). *The Geographical Problem of Political and Territorial Unity. The Reasons for Ukraine's Independence*. In *W kręgu geografii politycznej i dyscyplin „okolicznych”*. *Studia dedykowane Profesorowi Markowi Sobczyńskiemu*; Wydawnictwo Uniwersytetu Łódzkiego

Referendums for independence and territorial integrity with an emphasis on the separation of Crimea from Ukraine

Ahmad Etemad¹

Assistant Professor, Department of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran

Jaber Ghasemi

Assistant Professor, Department of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran

Abstract

The purpose of this article is to examine the referendums on independence and territorial integrity, emphasizing the separation of Crimea from Ukraine. The research method was descriptive-analytical and taken from library sources. In response to the question, what was the position of independence and territorial integrity in the referendum on the separation of Crimea from Ukraine. The results showed that the principle of territorial integrity and the principle of sovereignty of states in international law are principles that demand respect for the integrity of the land or territory of other countries in the international arena. These principles state that the territory of a country should never be violated, invaded or illegally divided. One of the consequences of the annexation of Crimea to Russia is to legitimize the independence-seeking efforts of the nations inside the territory of Russia, such as the Chechens. The Crimean crisis revealed the theoretical and legal limitations of the constitution when faced with the people's desire to have an independent government. The pathology of the current situation shows that international law and constitutional rights do not have a significant and effective effect on making the principle of territorial integrity in the constitution irrevocable.

Key words: Territorial integrity, independence, referendum, Crimea, Ukraine.

¹. (Corresponding author): ahmad.etemad1358@gmail.com